

◀ **مادر م باور نمی کرد که تنها پسرش ، دو پای خود را از دست داده است . علی در حالی که روی صندلی چرخدار نشسته بود به طرف مادر آمد وگفت : - مادر جان تو باید صبور باشی ، من سعادت شهید شدن را نداشتم ، ولی خوشحالم دو پایم را به عنوان هدیه ای بزرگ تقدیم خدا کردم من خوشحالم از اینکه پاهایم را در راه اسلام از دست دادم . مادر جان تو باید افتخار کنی و من هم به تو مادر صبور و با ایمانم افتخار می کنم**

وقتی که صبح زود از خواب بیدار شدم ، بالشم از اشک خیس شده بود و رطوبت اشکهایم ، گونه هایم را نوازش می داد. از جا بلند شدم و برای وضو گرفتن به حیاط رفتم . وقتی کنار حوض رسیدم مادرم کنار حوض نشسته بود داشت با خدا حرف می زد. نزدیک رفتم تا صدای مادرم را بهتر بشنوم ؛ - ای خدای مهربان علی تنها پسر من است ، خودت نگهدارش باش ، باباش رفت جبهه ، ولی برگشت ، تنها پلاک شناسایی اش را برابرم آوردند .خدا یا پسرم را به تو می سپارم . نزدیکتر رفتم و گفتم : -هیچ دخترم ، علی را در خواب دیدم ، نمی دانم الان سالم است یا نه ! پهلوی مادرم نشستم و به آبهای حوض نگاه کردم و یاد خوابی که دیده بودم افتادم. بعد گفتم : -مادر جان ، من هم خواب علی

همچنان که "در شب تاری صبح بر آید با آب حیات از تلمات به در آید".بزرگمردی از تبار ابراهیم از تلمات دهلیز کفر وپیداه ،سربر آورد و کشور رسول الله(ص)را از جور و استیلا ی شرق و غرب رهایی بخشید و انقلاب اسلامی را بر اساس رهنمودهای قرآنی و منشور حمیتیی پس نهاد.

به راستی چه کسی را گمان آن بود که از سرزمینی که یک نسل بر آن تخم کفر پاشیده اند،خرمن توحید و عشق درو کند!چه سیاست شناسی تجویز می کرد که بی ابزار قدرت ،هم به شرق بتازد ،بی آنکه از غرب مدد

مکتب و دانشگاه انقلاب

اسلامی در هر لحظه از

حیات خویش انسانهای

موحد و فرزندان راستین

را در مقابل چشمان حیرت زده

ما به تماشا

گذاشت

گیرد ، و هم به غرب حمله ور شود، بی آن که برشرق تکیه زند؟ کدام تاکتیک شناسی جایز می شمرد،بر آسمانی پرواز کند که هنوز کرسکان نمرود تیر و کمان در دست ، برآن احاطه داشتند؟ امواج توفنده انقلاب پویا ونوایی اسلامی همچنان می تاخت تا ارزشهای او را به زعامت آن عزیز راحل،جایگزین فرهنگ منحط غربی و معیارهای شیطانی کند و بساط خود

نامه وارده

کمبود پزشك متخصص بیهوشی در قشـم



خیر باشد ؟ جواب دادند دخترمان قرار است وضع حمل کند احتیاج به سزارین دارد. پزشك بیهوشی نیست او را به بندرعباس می خواهند اعزام کنند حالش رضایت بخش نیست خلاصه او را با قایق روانه بندرعباس کردند که شنیدیم پیش از اینکه به بندرعباس برسد در همان قایق بچه متولد شده و البته مشکلاتی هم به همراه داشته است.

در تاریخ ۸۶/۲/۲۴ باز هم چند خانواده نگران زیر آفتاب سوزان را در محوطه بیمارستان دیدم . سوال کردم قضیه از چه قرار است . گفتند زن جوانی مشکل برای زایمان دارد متأسفانه هوا فوق العاده خراب بود . همراهان با مسئولین تماس تلفنی گرفتند و مطلب را عرض کردند و

لیک شهروند قشـی

روز پرشکوه آمدنت

نیافتیم که تقدیمت کنم ای کاش می توانستم تمام گل‌های جهان را که در زمین زبانی تجلی خداوندی می رویند فرش راهت کنم ای کاش در فرهنگنامه ها و لغت نامه های جهان کلمه ای می یافتم که می توانست علاقه ام را برای باتوبودن بیان کند و به جستجوی تومردانی مشتاق از شط فراق گذشتند و برآسمان ندیگون ملکوت پروان

- سیه باستین

هدیه جزای

خاطره ای از دفاع مقدس

- خاله‌خانه‌است ؟ - نه رفته ناوانی - - علی مجروح شده و تا چند روز دیگر از بیمارستان مرخصش می کنند . - بیمارستان شهر خودمان؟ - بله بعد خداحافظی کرد و رفت و تمام وجود را غم فرا گرفت . وقتی مادرم آمد ، از چهره من متوجه ناراحتیم شد . نزدیک آمد و گفت : -فاطمه جان چیزی شده ؟! - هیچی مادر جان ، اتفاقی نیفتاده ، ولی مادرم با نگاهش مرا مجبور کرد که حقیقت را بگویم - "سعید اینجا بود ، می گفت علی در جبهه مجروح شده و الان در بیمارستان بستری است . مادرم انگار که دیگر صدای مرا نمی شنید ، از جا بلند شد . من نیز بلند شدم و جادرم را به سر کردم و با هم به بیمارستان رفتم . در بیمارستان ، ما را به اتاق "علی" بردند. "سعید" پسر خاله ام هم کنار تخت "علی" بود . مادرم علی را در آغوش گرفت و غرق بوسه اش کرد. احساس می کردم پسر خاله ام از چیزی نگران است . اما "علی" که ظاهرًا سالم بود فقط کمی از ناحیه صورت مجروح شده بود ! پس چرا "سعید" ناراحت است ! مادرم کنار "علی" روی تختش نشست و خوشحال شده بود از این که میزان غرق بوسه اش کرد. احساس می کردم پسر کرد و گفت : - فاطمه جان ، حالت خوبه ؟ - چند روز است که اینجایی ؟

حماسه هشت

سال "دفاع مقدس" گرامی باد



وصهبونیسـم در ۲۱ شهریور ماه ۵۹ ، تهاجم سراسری خود را با ۱۴ لشکر زرهی مکانیزه وپیاپـه و در منطقه ای به طول ۸۰۰ کیلومتر نوار مرزی آغاز کرد. در آن مقطع حساس ، فرزندان انقلاب با حداقل امکانات آن قدر به ماشین جنگی غول پیکر عراق کوبیدن تا متجاوز مجبور شد پشت دروازه های شهر اهواز متوقف وزمین گیر شود و حتی از مناطقی خود را عقب بکشد .



جان تو باید صبور باشی ، من سعادت شهید شدن را نداشتم ، ولی خوشحالم دو پایم را به عنوان هدیه ای بزرگ تقدیم خدا کردم ؛ من خوشحالم از اینکه پاهایم را در راه اسلام از دست دادم . مادر جان تو باید افتخار کنی و من هم به تو مادر صبور و با ایمانم افتخار می کنم. سپس مادر از جا بلند شد و علی را

همراه۶۰ ، شروع شد .منطقه تحت اشغال دشمن در شرق کارون محلی به وسعت تقریبی ۱۲ کیلومتر بود ، در این عملیات حصر آبادان بنا به توصیه امام (ره) شکسته شد .

پس از طلوع اولین پیروزی به دست یاران پرتوان امام ، عملیات "طریق القدس" با ساماندهی بسیج و سپاه آغاز شد؛ از همان ابتدا معلوم بود که اگر نیروهای عظیم مردمی، مشتاق شرکت در جنگ در تشکیلاتی منسجم شود قادر خواهیم بود حملاتی بزرگتر از حمله "ثامن الاثمه" داشته باشیم ؛ لذا دوازده طرح ،تحت عنوان "طرحهای کربلا" تهیه و به شورای عالی دفاع پیشنهاد شد . پس از عملیات ظفرمند (طریق القدس) جنگ ، دیگر وارد مرحله جدیدی شده بود ، به فرمان امام (ره) نیروهای مردمی ، اعم از بسیج وسپاه و کمیتـه و جهاد سازندگی به سوی جبهه ها روان شدند .

آن چه در این میان چشم گیر می نمود ، لبیک جوانان و نوجوانان متعهد جان برکف بود که تمام معادلات آن پیش تعیین شده دشمن را درهم می ریخت. ثمره این مرحله شاخص ،کسب پیروزی های اساسی در بهار سال ۱۳۶۱ در دو عملیات حماسه آفرین المبین و " بیت المقدس" بود که سرانجام به فتح معجزه سالی خروشهر قهرمان در سوم

خرداد همان سال منجر شد . به هر حال روند پر شکوه دفاع مقدس در سالهای ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۷ ادامه یافت و فرزندان شرقی آن چشم ببو شد . از طرفی با آنکه عراق کردند و همین امر سبب شد که امام خطاب به جوانان مومن فرمودند: وجود چنین رزمندگانی ارزشمند و مجاهدان که آبروی اسلام را حفظ و ملت ایران را رو سپید و مجاهدان راه خدا را سرافراز نمودید. آفرین گوید و تقوا ورزد ونیکی کند ، پاداش عظیم در انتظار است"

	 زنـده باد یاد شهیدان وطن	
	 فتـح خرمشهر بس تابنده شد	
	 خاطر اش زنده پاینده شد	
	 از جهان آرا جهان عشق ماند	
	 مرکب جان را سوی افلاک راند	
	 از زبان خاک و خون یاوران	
	 موج ایمان در سر رزمندگان	
	 آفرید آن خاطرات جاودان	
	 یاد باد آن جسمهای لاله گون	
	 پاس های ارغوان در خاک و خون	
	 گام ها با خون و رمل و ماسه ها	
	 آشنا در وادی هنگامه ها	
	 نور ایمان شد فرغ جانان	
	 ماند حیران دشمن از کردارشان	

خبرنگار

"تواضع معاون"

تواضع

ای نیست که اتاقتش خلوت شود . پیرزنی با دخترش وارد می شود ؛ زنی تنها که شوهر و فرزندش معلول هستند نیز پیش وی می آید و دیگران نیز هر کدام برای انجام کاری و رفع مشکلاتش می آیند به حرف می آید و مراجعان با دقت گوش می دهد و تلاش می کند هیچ کس دست خالی از دفترش خارج نشود و حتی اگر از لحاظ اداری نمی تواند مشکلش را حل کند سعی می کند که او را راهنمایی کند و نسبت به حل مشکلات امیدوارش کند .

موضوعی را با آن در میان می گذارم که برخی از خانواده های فقیر استان با آن دست به گریبان هستند و برای درمان آن درآمده و مستاصل شده اند و می گوید : چنین افرادی را به من معرفی کن تا مشکلاتش را حل کنیم . انسان یابستی برای رضای

خانواده خود بداند و همانگونه که برای رفع مشکلات خانواده خودش تلاش می کند برای آنان نیز به همان مقدار حتی بیش از دل بسوزاند ؛ زیرا معتقد است باید برای دیگران دل بسوزانیم تا بسوزد دلی برای ما . و آن شخص کسی نیست جز معاون اشتغال سازمان بهزیستی استان ؛ آقای حسین شجاعی .

خدا نیز کار کند و توشه ای برای دنیای دیگر داشته باشد. هر چند چند سالی بود که او را ندیده بودم ؛ اما هنوز همچنان دغدغه رفع مشکلات مردم را دارد و به احترام مراجعان به دفترش بر می خیزد و با متانت در لبانشان می گوید و سعی می کند با آنان همدل و هموا شده و آنان را عضوی از
